

نقدهای ملاصدرا بر تقریر ابن سینا از برهان امکان و وجوب

Molla Sadra's Critiques on the Ibn Sinas' Account of Proof from Contingency and Necessity

Aflatun Sadeghi*

افلاطون صادقی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۱

Abstract

One of the well-known arguments for the existence of God is "proof from contingency and necessity". It was Avicenna who first, in his works, formulated this argument. This argument has been criticized by Gazzali, Averroes and Molla Sadra, in the world of Islam and by Hume, Kant, Russell and others in the west.

Mulla Sadra has criticized Ibn Sinas' account of proof from contingency and necessity directly and indirectly. These critiques that has come into his works are the incorrectness of quality of this argument, the use of vicious circle and infinite regress, the use of non-concrete being instead of real being, and the fallacy of composition. Considering these critiques shows validity or inefficiency of them. This article seeks to make clear the correctness or incorrectness of these critiques in a descriptive, analytic and critical way.

Keywords: the argument from contingency and necessity, argument, critique, God, Mulla Sadra, Ibn Sina.

چکیده

برای اثبات وجود خداوند، براهین مختلفی ارائه شده است. یکی از مشهورترین این براهین، برهان وجوب و امکان است که نخستین بار توسط ابن سینا تقریر شده است. بعد از او، متفکران اسلامی و غربی تقریرهای متفاوتی از این برهان به دست داده‌اند. در جهان اسلام، بعضی متفکران، از جمله غزالی، ابن رشد و ملاصدرا و در جهان غرب، کسانی مثل سوی هیوم و راسل از این برهان انتقاد کرده‌اند. ملاصدرا به‌طور مستقیم و غیر مستقیم، چندین نقد بر تقریر ابن سینا از برهان امکان و وجوب وارد کرده است، از جمله: نادرستی ویژگی برهان، استفاده از دور و تسلسل در آن، استفاده از وجود اعتباری به جای وجود حقیقی و بروز مغالطه ترکیب. بررسی این نقدها حکایت از عدم کارایی آنها دارد. این نوشتار، به شیوه تحلیلی-نقدی، درصدد تبیین درستی یا نادرستی نقدهای ملاصدرا بر برهان وجوب و امکان است.

واژگان کلیدی: برهان امکان و وجوب، برهان، نقد، خدا، ملاصدرا، ابن سینا.

* Assistant professor, Yazd Payame Noor University.
a_sadeghi@pnu.ac.ir

* استادیار دانشگاه پیام نور یزد.
a_sadeghi@pnu.ac.ir

مقدمه

در درازای سیر حیات آدمی، اعتقاد به خداوند و تلاش برای اثبات وجود او، به اشکال مختلف، نمودی چشمگیر داشته است. این نمود در تاریخ فلسفه به شکل برهان‌های متعدد عقلی رخ نموده است. یکی از این برهان‌ها که از ابتکارات فلاسفه اسلامی است، برهان امکان و وجوب^۱ است که گاه از آن به برهان امکان تعبیر می‌شود. تاریخچه این برهان حاکی از توجه همگانی به آن است و حتی متفکران متأخر و معاصر هم به آن پرداخته‌اند؛ شاید در دانش‌های گوناگون، برهانی به این قدمت و در عین حال مورد اتفاق نظر، کمتر یافت شود.

اکثر قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی همچون فارابی، ابن‌سینا، بهمنیار، فخرالدین رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ اشراق، صدرالمتألهین، عبدالرزاق لاهیجی، حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی آن را در آثار خود طرح و بررسی کرده‌اند. فارابی در فصوص‌الحکم (استرآبادی، ۱۳۵۸: ۲۸)؛ ابن‌سینا در الهیات نجات (۱۳۷۷: ۱۴۴-۱۴۳)، المبدأ و المعاد (۱۳۶۳: ۲۳-۲۲)، الإشارات و التنبیها (۱۴۰۳: ۱۸-۲۵) و... بهمنیار در التحصیل (۱۳۵۷: ۵۷۳-۵۷۰)؛ فخر رازی در المباحث المشرقیة (۱۴۱۱: ۲/ ۴۵۱-۴۴۸)؛ خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات (۱۴۰۳: ۲۵-۱۸)، تلخیص المحصل (۱۳۵۹: ۲۵۲-۲۴۴) و تجرید الاعتقاد و شاگردش علامه حلی در شرح آن (حلی، ۱۴۱۷: ۳۹۲)؛ شیخ اشراق در تلویحات (۱۳۷۵: ۱/ ۳۴-۳۳)، مطارحات (همان: ۳۸۷-۳۸۶) و الالواح العمادیة (همان: ۴/ ۵۷-۵۶)؛ صدرالمتألهین در الأسفار الأربعة (۱۹۸۱: ۶/ ۲۹-۲۶)، المبدأ و المعاد (۱۳۵۴: ۱۵) و المشاعر (۱۳۶۳: ۴۶-۴۵) و... لاهیجی در شوارق الهام

(بی‌تا: ۴۴۹-۴۴۵)؛ حاجی سبزواری در شرح منظومه (۱۳۶۹: ۳/ ۵۰۶-۵۰۱)، و... تقریرهای گوناگونی از این برهان ارائه داده‌اند. این برهان در آثار فلسفی قبل از اسلام وجود ندارد. عبدالرحمان بدوی در موسوعة الفلسفة آن را از ابتکارات فارابی می‌داند که در شرح رساله زینون الکبیر و عیون المسائل آمده است (بدوی، ۱۹۸۴: ۱۰۲). اما باید گفت به‌طور جدی، ابن‌سیناست که در مبدأ و معاد، نجات، دانش‌نامه‌ی علایی و اشارات و تنبیها، تقریرهای مشروح اما در بعضی جهات، متفاوت، از آن ارائه کرده است. تقریرهای دیگر فلاسفه و متفکران مسلمان بعد از ابن‌سینا، تا حدی نزدیک به او و به‌عنوان برهان اصلی بر اثبات وجود خدا تلقی شده است.

برهان وجوب و امکان در جهان مغرب زمین سابقه کمتری دارد و یکی از براهینی است که امروزه تحت عنوان «براهین جهان‌شناختی»^۲ معروف شده‌اند. اولین کسی که آن را در الهیات و فلسفه غرب مطرح نمود، توماس آکویناس بود که بنا به شواهد، آن را از فلاسفه مسلمان اقتباس کرده است. به نظر عبدالرحمان بدوی، او این برهان را از فارابی گرفته است (بدوی، ۱۹۸۴: ۱۰۲). کاپلستون نیز معتقد است آکویناس آن را از ابن‌میمون و او از ابن‌سینا اخذ کرده است (Copleston, 1985: II/ 341). این برهان در سیر تاریخی خود در غرب، علاوه بر متکلمان مسیحی پیرو سنت توماس، مدافعانی چون لایب‌نیتس و بعضی از متکلمان معاصر نیز دارد (لایب‌نیتس، ۱۳۷۵: ۱۳۸-۱۳۶).

از طرف دیگر، چه در فرهنگ اسلامی و چه در فرهنگ غربی، این برهان منتقدان زیادی نیز دارد. در سنت اسلامی غزالی، ابن‌رشد، ملاصدرا و متفکران معاصر، آن را از جهت‌های مختلف

1. The Argument from Necessity and Possibility (Contingency)

2. Cosmological arguments

چند اسلوب طرح برهان و مقدمات اصلی آن در همه آثار تقریباً یکسان است، در تقریرهای آن تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. از این میان، بیشترین توجه و شرح و نقد به تقریر طرح شده در اشارات معطوف شده است. نقدهای ملاصدرا هم بر همین تقریر است و لذا محور اصلی بحث ما نیز قرار گرفته است، گرچه در تحلیل نقدها به تناسب به سایر آثار او نیز اشاره می‌شود.

۲. تبیین تقریر برهان در الإشارات و التنبيهات

شیخ‌الرئیس در اشارات به تقریری از برهان امکان و وجوب پرداخته که به نظر او کامل‌ترین است؛ به طوری که آن را برهان صدیقین می‌نامد. تبیین او را می‌توان چنین خلاصه کرد: هر موجودی با توجه به خودش و بدون توجه به غیر آن، «وجود» یا برای آن ضروری است یا ضروری نیست. اگر وجود برای آن ضروری باشد، فی‌نفسه حق، واجب‌الوجود بالذات و قیوم است اما اگر ممکن‌الوجود باشد، ذاتاً وجود و عدم برایش علی‌السویه ولذا غیر حاصل است. بنابراین، تحقق یکی از طرفین وجود یا عدم -یعنی اولویت و ترجیح یکی بر دیگری- برای ذات او، نیازمند علت است. اما آن علت نیز ممکن‌الوجود بوده و نیاز به علت دیگری دارد. سلسله این علت‌ها یا به واجب می‌رسد یا به بی‌نهایت منتهی می‌گردد. اگر به واجب ختم شود، مطلوب برهان ثابت است و اگر به بی‌نهایت برسد مجموعه و جمله‌ای از ممکن‌الوجودهای لایتناهی خواهیم داشت که خود ممکن‌الوجود است و نیاز به علت دارد. وجود این جمله و مجموعه، خود، یا اصلاً علت ندارد که امری باطل است، خود این مجموعه یا اجزایش هم نمی‌تواند علت آن باشد، زیرا چیزی نمی‌تواند علت خودش گردد. پس علتی خارج از مجموعه دارد. این علت خارج از مجموعه نمی‌تواند ممکن‌الوجود باشد، زیرا همه ممکن‌الوجودها در

بررسی و نقد کرده‌اند و در سنت غرب افرادی چون دیوید هیوم، ایمانوئل کانت، استوارت میل و برتراند راسل به نقد آن پرداخته‌اند. با نگاه کلی به این نقدها درمی‌یابیم که نقدها برهان را به طور کلی از حیز انتفاع ساقط نمی‌کند بلکه تقریرهای ضعیف آن مورد اشکال قرار می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۵۴). یکی از این منتقدین صدرالمتألهین است که بر تقریر شیخ‌الرئیس به طور مستقیم و بر تقریر دیگران که همان تبیین ابن سینا است، به طور غیر مستقیم نقدهایی وارد کرده است. بعضی از این نقدها بر اساس مبانی حکمت متعالیه و برخی کلی است. جالب اینکه حتی ملاصدرا خود از بعضی از این نقدها، در جای دیگر، در برهانش بهره برده است.

اهمیت برهان امکان و وجوب در اثبات وجود خداوند و جایگاه بلند مرتبه طراح و منتقد آن، یعنی ابن سینا و ملاصدرا، تحقیق و بررسی برهان و نقدها را ایجاب می‌کند. مقاله حاضر با شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، در صدد پرداختن به این موضوع است. در این بررسی، ضمن تحلیل تقریر شیخ‌الرئیس از برهان، نقدهای صدرالمتألهین بر تقریر سینوی و مبانی و میزان کارآمدی این نقدها مورد آزمون قرار می‌گیرد.

۱. تقریرهای ابن سینا از برهان امکان و وجوب

ابن سینا در مفصل‌ترین و مهم‌ترین اثرش، شفا که به شیوه ارسطو و شارحش، فارابی به نگارش درآمده است، برای اثبات وجود خداوند از برهانی موسوم به «وسط و طرف» بهره برده است که در اصل، منسوب به فارابی است (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۳۴۴-۳۴۱). اما او در دیگر آثارش از قبیل مبدأ و معاد (همو، ۱۳۷۷: ۱۴۴-۱۴۳)، نجات (همو، ۱۳۶۳: ۲۳-۲۲)، دانش‌نامه علایی (همو، ۱۳۸۳: ۴) و اشارات و تنبيهات، به ابداع و توسعه برهانی پرداخته است که به برهان «امکان و وجوب» معروف است. هر

فإنه ليس وجوده من ذاته أولى من عدمه - من حيث هو ممكن - فإن صار أحدهما أولى فلحضور شيء أو غيبته، فوجود كل ممكن الوجود هو من غيره.

[فوجود كل ممكن الوجود هو من غيره] إما أن يتسلسل ذلك إلى غيرنهاية فيكون كل واحد من آحاد السلسلة ممكناً في ذاته و الجملة متعلقة بها فتكون غير واجبة أيضاً و تجب بغيرها. و لنزد هذا بياناً. كل جملة كل واحد منها معلول، فإنها تقتضي علة خارجة عن آحاديها و ذلك لأنها إما أن لا تقتضي علة أصلاً فتكون واجبة غير ممكنة و كيف يتأتى هذا و إنما يجب بآحاديها و إما أن يقتضي علة هي الآحاد بأسرها فتكون معلولة لذاتها فإن تلك و الجملة و الكل شيء واحد و أما الكل بمعنى كل واحد فليس يجب به الجملة و إما أن يقتضي علة هي بعض الآحاد و ليس بعض الآحاد أولى بذلك من بعض إذ كان كل واحد منها معلولاً لأن علته أولى بذلك و إما أن يقتضي علة خارجة عن الآحاد كلها؛ و هو الباقي» (ابن سينا، ۱۴۰۳: ۱۸/۳).

با دقت در طرح ابن سينا مبانی و مقدمات این تقریر را می توان چنین برشمرد:

(الف) تقسیم «موجود» به واجب بالذات و غیر آن
(ب) موجود فی نفسه، واجب الوجود و حق است
(ج) موجود غیر واجب الوجود ممکن الوجود بالذات است

(د) اصل علیّت و قاعدهٔ محال بودن ترجیح بلا مرجح

(هـ) تعیین وجود مستقل برای سلسلهٔ ممکن الوجودها به صورت یک مجموعه
(و) ممکن الوجود بودن مجموعهٔ ممکن الوجودها (مجموعهٔ عالم).

تقریر ملاصدرا و مبانی آن

اصل تقریری که ملاصدرا از برهان امکان و وجوب آورده و به ابن سينا نسبت می دهد، چنین است: «أن الموجود ينقسم بحسب المفهوم إلى واجب و

درون مجموعه فرض شده اند؛ پس واجب الوجود است (ابن سينا، ۱۴۰۳: ۱۸/۳).

۳. تقریر ملاصدرا از برهان امکان و وجوب سینوی

ملاصدرا در فصل دوم از جلد ششم اسفار، برهان امکان و وجوب را چنین تقریر می کند: موجود به حسب مفهوم، به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می شود. وجود ممکن ذاتاً بر عدم آن ترجیحی ندارد، پس نیازمند به مرجحی از خارج ذات آن است و گرنه ذاتاً ترجیح می یابد و در این صورت واجب الوجود می شود، درحالی که ممکن فرض شده است. پس یا در میان موجودات حاصل واجب الوجود بالذاتی هست که اعتراف به پذیرش واجب الوجود است، یا نهایت ممکن الوجودها به واجب الوجود می رسد، زیرا رسیدن این سلسله به بی نهایت باطل است. دور نیز علاوه بر اینکه مستلزم تقدم چیزی بر خودش می شود، مستلزم نوعی تسلسل و بنابراین باطل است.

او سپس به صراحت بیان می کند که این همان برهانی است که شیخ در اشارات آن را «برهان صدیقین» نامیده و فلاسفه متأخر از او پیروی کرده اند، و آن را ناتمام دانسته و نقد می کند. اما پرسش این است که آیا تقریر ملاصدرا همان تقریر شیخ الرئیس در اشارات است؟ مقایسهٔ دو تقریر پاسخ را روشن می کند.

۴. مقایسهٔ اصل تقریر ابن سينا با بیان ملاصدرا از آن

اصل تقریر ابن سينا از برهان امکان و وجوب در کتاب اشارات چنین است: «كل موجود إذا التفت إليه - من حيث ذاته من غير التفات إلى غيره - فإما أن يكون بحيث يجب له الوجود في نفسه أو لا يكون. فإن وجب، فهو الحق بذاته الواجب وجوده من ذاته و هو القيوم... و ما حقه في نفسه الإمكان فليس يصير موجوداً من ذاته

شخصیتی همچون ملاصدرا کاملاً بعید است. دوم اینکه برداشت خود را از این برهان به عنوان تقریر ابن سینا بیان کرده باشد. سوم اینکه چنانکه خود در انتها اشاره کرده، تقریر ابن سینا را از پیروان متأخر او گرفته باشد. به عنوان نمونه، خواهی طوسی در تجرید تقریباً خلاصه همین بیان را آورده و علامه حلی در شرح آن نیز تقریباً همین تقریر ملاصدرا را آورده است (حلی، ۱۴۱۷: ۱۳۹۲). بر این اساس، احتمال سوم و شاید دوم بیشتر است. به هر حال، تقریر ملاصدرا با تقریر ابن سینا تفاوت اساسی دارد و مهم تر اینکه نقدهای ملاصدرا بر تقریر خودش از بیان ابن سینا است.

۵. نقدهای ملاصدرا بر تقریر برهان امکان و وجوب به شیوه سینوی

ملاصدرا در جلد ششم اسفار، بعد از تبیین برهان خود که مبتنی بر مبانی حکمت متعالیه و از نظر او تنها برهان شایسته نام «برهان صدیقین» است، در دو موضع، تقریر ابن سینا از برهان امکان و وجوب را نقد کرده است. او ابتدا تقریری از این برهان آورده و با ذکر اینکه این برهان با چنین تقریری به وسیله شیخ الرئیس در اشارات مطرح شده، نقدهای خود را مطرح می سازد و در جای دیگر تقریری از شیخ اشراق از کتاب المطارحات را نقل و نقد می کند. این تقریر نیز تقریباً همان تقریر ابن سینا در اشارات است که سه ورودی آن را با توضیحاتی در المطارحات بیان کرده است، بنابراین نقدهای او بر این تقریر شیخ اشراق نیز در حقیقت نقد تقریر ابن سینا است. در ادامه به تفکیک نقدهای ملاصدرا را بررسی می کنیم.

۱-۵. مقسم بودن مفهوم موجود

ملاصدرا بر تقریر خود از برهان که با جمله «أن الموجود ينقسم بحسب المفهوم إلى واجب و ممکن» آغاز می شود، خرده می گیرد که این برهان

ممکن و الممكن لذاته لا یترجح وجوده علی عدمه فلا بد له من مرجح من خارج و إلا ترجح بذاته فکان ترجحه واجباً لذاته فکان واجب الوجود بذاته و قد فرض ممکناً و کذا فی جانب العدم فکان ممتنعاً و قد فرض ممکناً هذا خلف فواجب الوجود لا بد من وجوده فإن الموجودات حاصله فإن کان شیء منها واجباً فقد وقع الاعتراف بالواجب و إلا فوقع الانتفاء إلیه لبطلان ذهاب السلسلة إلی غیر نهاییه کما مر بیانیه و الدور مستلزم للتسلسل فهو محال أيضاً مع أنه یوجب تقدم الشیء علی نفسه و ذلك ضروری البطلان. ... فهذا ما وصفه الشیخ فی الإشارات بأنه طريقة الصدیقین و تبعه المتأخرون فیه». (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۶/۶)

با دقت در بیان ملاصدرا از این برهان، مبانی و مقدمات آن را می توان چنین ذکر کرد:

- الف) تقسیم مفهوم موجود به واجب و ممکن
- ب) اصل علیت و قاعده محال بودن ترجیح بلا مرجح
- ج) محال بودن تسلسل
- د) محال بودن دور.

داوری حاصل از مقایسه

با مقایسه دو تقریر و مبانی و مقدمات آن، به روشنی مشخص است که ملاصدرا تقریر دیگری از این برهان طرح نموده و آن را به ابن سینا و کتاب اشارات نسبت داده است. در تقریر ملاصدرا به صراحت به تقسیم مفهوم موجود به واجب و ممکن اشاره شده در حالی که در تقریر ابن سینا چنین نیست، در تقریر ملاصدرا از محال بودن دور و تسلسل استفاده شده در حالی که در تقریر ابن سینا چنین نیست، در تقریر ابن سینا به وجود مجموعه ممکن الوجودها و نیاز آن به علت و اثبات اینکه علت این مجموعه واجب الوجود است، اشاره شده در حالی که در تقریر ملاصدرا چنین نیست.

در اینجا سه احتمال وجود دارد. اول اینکه او به خطا این نسبت را داده باشد که از شأن

بر مفهوم موجود مبتنی است و بنابراین نمی‌تواند به معنای واقعی، برهان صدیقین باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۶/۶).

پاسخ

اینکه نمی‌تواند برهان صدیقین شمرده شود مسئله‌ای است که در نقد دوم به آن پرداخته می‌شود اما اینکه آیا تقریر ابن‌سینا بر مفهوم موجود مبتنی است، قابل بررسی و تحلیل است. آنچه مسلم است اینکه ابن‌سینا برخلاف ملاصدرا، به‌طور صریح به مفهوم موجود اشاره‌ای نکرده است. از طرف دیگر، به دو دلیل می‌توان گفت نظر ابن‌سینا مفهوم موجود نبوده است. دلیل اول اینکه در مفهوم موجود، واجب الوجود بالذات و ممکن الوجود بالذات نهفته نیست، یعنی از تحلیل مفهوم موجود نمی‌توان به آنها رسید. به بیان رویکردهای جدید، «موجود یا واجب‌الوجود بالذات یا ممکن‌الوجود بالذات است» یک قضیه تحلیلی نیست. بنابراین باید گفت یا موجود واقعی یا مفهوم موجود از حیث حکایت‌گری از یک چیز واقعی مورد نظر است. در هر دو صورت، ملاک واقعیت است، زیرا در همه مفاهیم اصلی فلسفی چنین است که یا به واقعیت عینی یا به منشأ واقعی اشاره دارد. حتی ملاصدرا که حقیقت وجود را مقسم قرار می‌دهد نیز از این عنوان، معنای یک چیز واقعی عینی را منظور می‌کند.

دلیل دوم به تقریرهای دیگر ابن‌سینا از این برهان در دیگر آثارش نظر دارد. او در تقریرش از این برهان در دانش‌نامه علایی، مبدأ و معاد و نجات، مبنای برهان را بر تقسیم وجود واقعی و خارجی می‌گذارد: در خارج وجودی هست و این وجود یا واجب است که مطلوب برهان ثابت می‌شود یا ممکن است که ما اثبات می‌کنیم باید به واجب‌الوجود منتهی گردد؛ «لا شكَّ أنَّ هُنا وجوداً، و كلَّ وجود فاماً واجب و اما ممکن؛ فان كان واجباً فقد

صحَّ وجود الواجب و هو المطلوب؛ و إن كان ممكناً فأتانا نبين أنَّ الممكن ينتهي وجوده إلى واجب الوجود» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۶۵؛ همو ۱۳۶۳: ۲۲؛ همو، ۱۳۷۷: ۱۴۳). حتی بعضی از محققان و شارحان ابن‌سینا مبنای این برهان را موجود معینی در جهان هستی می‌دانند (اسفراینی، ۱۳۸۳: ۲۲۹).

۲-۵. صدیقین نبودن برهان

چنانکه اشاره شد، ملاصدرا معتقد است برهان ابن‌سینا برهان صدیقین واقعی نیست بلکه برهانی نزدیک به مسلک صدیقین است و تنها برهان خود اوست که به معنای واقعی «صدیقین» است؛ گرچه تعبیر صدیقین را به گواه محققان - نخستین بار ابن‌سینا مطرح برای برهان خود برگزیده (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳/۶۶). در هر روی می‌توان پرسید که این عنوان از کجا گرفته شده است؟ صدیقین چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ مبنای اتصاف برهان به این نام چیست؟

مسلماً ابن‌سینا این عنوان را از قرآن کریم گرفته است. واژه صدیقین در قرآن به‌کار رفته و آنها را همراه با انبیاء، شهدا و صالحین معرفی نموده که خداوند به آنها نعمت عطا کرده است (نساء: ۶۹). این واژه در حالت مرفوع (الصدیقون) هم یک مرتبه به‌کار رفته که در کنار شهدا به‌عنوان کسانی که به خدا و رسول خدا ایمان دارند، معرفی شده‌اند (الحدید: ۱۹). مفسران ذیل این آیات، صدیق را کسی می‌دانند که حق می‌گوید، حقایق اشیا را می‌بیند و حق انجام می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۴/۶۵۱).

اما مبنای صدیقین نامیدن برهان چیست؟ ابن‌سینا خود مبنایی قرآنی و مبنایی فلسفی برای آن ذکر کرده که ملاصدرا نیز همین مبانی را تکرار کرده است. مبنای قرآنی ابن‌سینا این است که صدیقین کسانی هستند که مشمول آیه «ثم يقول أو لم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد» هستند

برهان صدیقین را برشمرده است (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۹۷-۴۸۹). از طرف دیگر، می‌توان گفت عبارت ابن سینا نسبت به عبارت ملاصدرا به تعبیر آیه مذکور نزدیک‌تر است، زیرا ابن سینا با نفی استشهاد بر خداوند (لا علیه)، صدیقین را کسانی می‌داند که به خداوند استشهاد دارند نه بر او، درحالی که عبارت ملاصدرا استشهاد بر خداوند را تأیید می‌کند (علیه). به بیان منطقی، عبارت ابن سینا هر نوع واسطه‌ای را رد می‌کند درحالی که عبارت ملاصدرا نوعی واسطه را می‌رساند.

از نظر توجیه فلسفی نیز اولاً ابن سینا از مفهوم وجود استفاده نکرده است. ثانیاً، حتی با پذیرش نقد ملاصدرا، باید گفت این نقد بر اساس مبانی فلسفی ابن سینا بر برهان وارد نشده بلکه براساس مبانی حکمت متعالیه، از جمله اصالت وجود، مطرح شده است.

۳-۵. نقد مشترک ملاصدرا بر تقریرهای سهرودی

و ابن سینا

ملاصدرا نقد و ردی بر تقریر شیخ اشراق از برهان امکان و وجوب دارد که چون موضوع اصلی نقد او در برهان سینوی هم هست، می‌توان گفت این نقد نیز به‌طور غیر مستقیم بر تقریر شیخ‌الرئیس وارد است. در اینجا ابتدا تقریر شیخ اشراق را مطرح و سپس آن را با تقریر ابن سینا مقایسه می‌کنیم و آنگاه به نقد مشترک ملاصدرا بر هر دو می‌پردازیم.

۳-۵-۱. تقریر شیخ اشراق از برهان امکان و

وجوب

سهروردی در حکمة‌الاشراق، بر اساس سلسله انوار مجرد و بطلان تسلسل بر وجود باری تعالی برهان اقامه کرده است، اما در مقدمه کتاب اشاره دارد که در آثار قبلی مطالب را به‌شیوه مشایی ارائه نموده است (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۰/۲)؛ از جمله در تلویحات و مطارحات برای اثبات وجود خداوند تقریرهایی از برهان امکان و وجوب را

(ابن سینا، ۱۴۰۳: ۳/۶۶)، یعنی کسانی که هر چیزی، از جمله خداوند، از طریق حق تعالی برایشان مشهود است. به نظر ابن سینا صدیقین کسانی هستند که در اثبات خداوند و هر چیزی به خداوند استشهاد می‌کنند نه اینکه از چیزهای دیگر برای اثبات او استفاده کنند: «الَّذِينَ يَشْتَهُونَ بِهِ لَا عَلَيْهِ» (همان‌جا). ملاصدرا نیز همین بیان را با تغییری ظریف، دلیل صدیقین بودن برهان خود می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۳/۶).

توجیه فلسفی اتصاف برهان به صدیقین نیز این است که از نظر ابن سینا صدیقین کسانی هستند که در جهت اثبات حق تعالی به غیر وجود در چیز دیگری تأمل نکرده‌اند: «لَمْ يَحْتَجَّ بِيَانَا لثَبُوتِ الْأَوَّلِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ وَبِرَاءَتِهِ عَنِ الصَّمَاتِ إِلَى تَأْمَلٍ لغير نفس الوجود... إذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حيث هو وجوده» (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۳/۶۶). ملاصدرا نیز از همین بیان استفاده کرده، با این تفاوت که معتقد است شیوه ابن سینا نزدیک به شیوه صدیقین هست اما برهان صدیقین به معنای واقعی نیست، زیرا از مفهوم وجود به واجب الوجود می‌رسد درحالی که در شیوه خودش از حقیقت وجود به واجب‌الوجود می‌رسیم: «هذا المسلك أقرب المسالك إلى منهج الصديقين وليس بذلك كما زعم لأن هناك يكون النظر إلى حقيقة الوجود وها هنا يكون النظر في مفهوم الموجود» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۴/۶ و ۲۶).

پاسخ

نقد ملاصدرا اولاً متوجه اصل برهان نیست بلکه متوجه عنوانی است که به آن داده شده است. ثانیاً اینکه برهان صدیقین واقعاً چگونه است و چه برهانی مشمول این مبنای قرآنی واقع می‌شود، همیشه قابل تأمل بوده و بسیاری مدعی «صدیقین» بودن برهانشان شده‌اند. میرزا مهدی آشتیانی در تعلیقه خود بر شرح منظومه نوزده تقریر مختلف از

۳-۲. تقریر ملاصدرا از برهان امکان و وجوب

شیخ اشراق

صدرالمتألهین با ارائه تقریر شیخ اشراق از مطارحات، به نظر کسانی اشاره می‌کند که برهان او را برهانی می‌دانند که نیاز به ابطال تسلسل ندارد و از این جهت از مزیت برخوردار است: «ومن الطرائق التي استحسنوها طريقة زعموا أنها يتم من غير الاستعانة بإبطال التسلسل والدور أوردها صاحب المطارحات» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۰/۶). سپس در بیان آن می‌گوید: اگر وجود تنها در ممکنات خلاصه شود، سلسله ممکنات لایتناهی باشد یا محدود و حالت دوری داشته باشد، جمیع ممکنات، یعنی مجموع آن سلسله، در حکم یک موجود ممکن واحد خواهند بود که نیاز به علت دارد. علت آن یا خود مجموعه، یا جزئی از مجموعه یا موجودی خارج از مجموعه است. اولی منجر به تقدم شیء بر خودش می‌شود، دومی موجب تقدم شیء بر خودش و بر علتش می‌شود، پس سومی درست است که خارج از مجموعه بوده و به همین دلیل نمی‌تواند ممکن الوجود باشد؛ پس واجب الوجود است: «أن الوجود إذا انحصر في الممكنات الصرفة سواء ذهب تسلسلتها إلى غير نهاية أو لم يذهب بأنها دارت على نفسها فجميع الممكنات في حكم ممكن واحد في أنه يفتقر إلى علة فعلتها إما نفسها أو جزء من أحادها أو خارج عنها. و الأول يوجب تقدم الشيء على نفسه و الثاني يوجب تقدمه على نفسه و على علة و الثالث يوجب المطلوب، لأن الخارج عن جميع الممكنات لا يكون إلا واجب الوجود» (همان جا).

داوری

با ملاحظه بیان شیخ اشراق و صدرالمتألهین واضح است که این دو تقریر متفاوت هستند. بنابراین می‌توان گفت به نظر می‌رسد آنچه ملاصدرا به شیخ اشراق نسبت می‌دهد، همانند نسبتی که به ابن سینا داده، بیان «ما لا يرضى صاحبه» باشد. اولاً

پیش کشیده است. تقریر او تلویحات چنین است: از آنجا که هیچ‌کدام از وجود و عدم برای ذات ممکن الوجود ترجیح و برتری ندارد، برای موجود شدن یا معدوم بودن نیاز به مرجح و علتی دارد، درحالی‌که وجود برای واجب الوجود ضروری است: «و الممكن لما كان لذاته لا يترجح وجوده على عدمه فلا بد له من مرجح، و لو ترجح بذاته فكان ترجحه واجباً لذاته فكان واجب الوجود بذاته، وكذا العدم. و واجب الوجود لا بد من وجوده» (همان: ۱/۳۸۷-۳۸۶). سپس با اشاره به وجود موجوداتی که هستند، می‌گوید: اگر آنها واجب فرض شوند مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشند در تحقق نیاز به مرجح دارند. چون هر موجودی ممکن فرض شده، مجموع موجودات هم ممکن الوجود است. حکم ممکن الوجود بودن مجموع به‌خاطر سرایت حکم هر کدام از افراد و اجزای مجموعه به آن نیست بلکه به‌خاطر این است که مجموع معلول افراد و اجزای خود است. پس اگر علت، یعنی افراد، ممکن الوجود باشد، معلول آن، یعنی مجموع، به ممکن الوجود بودن اولی است. از طرف دیگر، علت این مجموع نمی‌تواند ممکن الوجود باشد، زیرا در چنین حالتی باید در مجموعه ممکن الوجودها قرار گیرد و چون ممتنع الوجود هم نیست، پس واجب الوجود است. «فإن الموجودات حاصلة، فان فرضت واجبة فقد وقع الاعتراف بالواجب، و ان كانت ممكنة فتحتاج الى مرجح، و كل واحد من الممكنات ممكن، فالمجموع ممكن، لا بناء في حكم الجميع على حكم كل واحد - و اقتضاراً على هذا القدر و زعماً لا طراد حكم كل واحد في الكل - بل لأن المجموع معلول الآحاد، و اذا كانت العلة ممكنة فالمعلول أولى بالامكان. فالجميع اذا كان ممكناً محتاجاً الى مرجح فليس مرجحه بممكن، و الا كان من تلك الجملة، فيجب ان يكون غير ممكن. و اذا لم يمتنع يجب ان يكون واجب الوجود بذاته» (همان: ۳۸۷).

مستقیم از کتاب المطارحات نقل نکرده بلکه به واسطه طرفدارانی که آن را نیکو شمرده‌اند، نقل می‌کند.

۳-۳-۵. نقد ملاصدرا بر تقریر شیخ اشراق

ملاصدرا بعد از نقل تقریر شیخ اشراق، آن را با لحنی تند رد می‌کند: «ولا یدهب علیک أن هذا البیان مقدوح فیہ عندنا» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۶/۳۰) و «اعلم أن هذا المسلك من البیان فی ... وإثبات الواجب فی غاية الوهن و السخافة» (همان: ۲/۱۵۷).

نقد اصلی ملاصدرا بر برهان امکان و وجوب که هم بر تقریر شیخ اشراق و هم بر تقریر ابن سینا وارد است، متوجه قائل شدن وجود مستقل برای مجموعه ممکن‌الوجودها است. او تقریر شیخ اشراق را به این دلیل مقدوح می‌داند که وجود و وحدت مساوق هستند و مجموع و کثیر در صورتی که دارای وحدت حقیقی باشد، دارای وجود حقیقی است. اما مجموع در اینجا امری اعتباری است و وجودی مستقل و حقیقی ندارد که نیاز به علتی مستقل و حقیقی داشته باشد. به بیان او، مجموع دو چیز خود امر سومی نیست مگر اینکه ما امر سوم را اعتبار کنیم. بنابراین، مجموع ممکنات علتی جدا از علل افراد ممکن‌الوجود آن ندارد. پس علت آن خارج از آن نیست بلکه عبارت است از مجموع علل اجزای آن مجموعه؛ «أن هذا البیان مقدوح فیہ عندنا لأن الوجود يساوق الوحدة بل عينها وقد علمت أن الكثير بما هو كثير ليس له وجود إلا وجودات الآحاد فالمجموع من زيد وعمرو ليس إلا اثنين ولا يتحقق منهما شيء ثالث في الوجود إلا بمحض الاعتبار فإذن لأحد أن يقول إن جميع الممكنات ليست لها علة أخرى غير علل الآحاد فعلة مجموعها عبارة عن مجموع علل أفرادها فليست بخارجة عن ذواتها» (همان: ۶/۳۰).

۴-۳-۵. بررسی نقد ملاصدرا

باید گفت این نقد صدر المتألهین، یعنی فرض وجود حقیقی و مستقل برای مجموعه عالم، بر برهان شیخ اشراق و ابن سینا، هر دو وارد است،

ملاصدرا می‌گوید از نظر شیخ اشراق مجموع سلسله ممکن‌الوجودها، چه بی‌نهایت باشد و چه بانهایت و به دور مبتلا، در حکم یک ممکن‌الوجود است و نیاز به علت دارد: «سواء ذهبت سلسلتها إلى غير نهاية أو لم یدهب بأنها دارت علی نفسها فجميع الممكنات فی حکم ممکن واحد فی أنه یفتقر إلى علة» (همان‌جا)، درحالی که شیخ اشراق به این امر اشاره‌ای نکرده است: «وکل واحد من الممكنات ممکن، فالمجموع ممکن» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱/۳۸۷). ثانیاً، شیخ اشراق در اثبات واجب‌الوجود بودن علت مجموعه، به نفی ممکن بودن آن و لذا خارج از مجموعه بودنش اشاره کرده و سپس بعد از نفی ممتنع بودن، نتیجه می‌گیرد که واجب‌الوجود است، درحالی که ملاصدرا اثبات می‌کند که علت آن خارج از مجموعه است و بلافاصله نتیجه می‌گیرد که واجب‌الوجود است.

ثالثاً، موردی که ملاصدرا به شیخ اشراق نسبت می‌دهد و مهم‌تر است، بیانی است که مشتبه به مغالطه ترکیب (نقد چهارمی که به آن خواهیم پرداخت) است، یعنی ممکن‌الوجود بودن مجموعه به‌خاطر ممکن‌الوجود بودن اجزای آن است: «فجميع الممكنات فی حکم ممکن واحد فی أنه یفتقر إلى علة» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۶/۳۰)، درحالی که در بیان شیخ اشراق کاملاً روشن شده و صریح آمده است که مجموع و جمیع اگر در حکم ممکن واحد، یعنی ممکن‌الوجود بودن، است به‌خاطر معلول بودن خود مجموعه و به‌دلیلی مجزا از ممکن‌الوجود بودن اجزاست: «فالمجموع ممکن لا بناء فی حکم الجمیع علی حکم کل واحد و اقتصاراً علی هذا القدر و زعماً لا طراد حکم کل واحد فی الكل - بل لأن المجموع معلول الآحاد» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱/۳۸۷).

به نظر می‌رسد علت عدم نقل دقیق تقریر شیخ اشراق از سوی ملاصدرا همان باشد که در مورد ابن سینا اشاره شد؛ ملاصدرا آن‌طور که از ابتدای سخنش برداشت می‌شود، تقریر شیخ اشراق را

ملاحظه می‌شود که نقد ملاصدرا بر تقریر ابن‌سینا و شیخ اشراق شامل حال برهان خود او نیز می‌شود، مگر اینکه وجود مستقلی برای مجموعه عالم لحاظ و اثبات گردد.

۴-۵. مبتنی بودن برهان امکان و وجوب بر مغالطه ترکیب

نقد دیگری بر برهان امکان و وجوب وارد شده که از نظر منتقدین مهم‌ترین نقد این برهان است. آنها مدعی‌اند که این برهان مبتنی بر مغالطه ترکیب^۱ است. این نقد هم در سنت فلسفی و کلامی اسلام و هم در سنت غرب مسبق به سابقه است. صدرالمتهلین مستقیماً چنین نقدی بر برهان امکان و وجوب وارد نکرده، اما تقریر او از برهان سینوی نقل شده به وسیله شیخ اشراق، به گونه‌ای است که امر بر وجود مغالطه ترکیب در این برهان مشتبّه می‌شود. به همین دلیل به طرح این نقد و بررسی آن در تقریرهای برهان امکان و وجوب می‌پردازیم. در میان کسانی که مدعی وجود مغالطه ترکیب در برهان امکان و وجوب هستند، مهم‌ترین و شاخص‌ترین افراد غزالی در عالم اسلام و راسل در عالم غرب است.

۴-۵.۱. مغالطه ترکیب

علم منطق که هدفش مصونیت ذهن و تفکر از خطاست، در آسیب‌شناسی اندیشه و آفات شناخت به بحث از مغالطه می‌پردازد. مغالطه به طور کلی تبیین یا استدلالی است که هرچند در ظاهر درست می‌نماید اما نادرست و غیر منتج است. یکی از این مغالطه‌های منطقی، مغالطه ترکیب است (حلی، ۱۳۶۳: ۲۷۰؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۱/۳۱۶). در مغالطه ترکیب ادعا می‌شود که چون اعضای مجموعه‌ای دارای وصفی هستند، کل آن مجموعه نیز دارای آن وصف است. به عبارت دیگر،

مگر اینکه در نظام فلسفی اشراقی و سینوی در جای خود وجود مستقلی برای عالم هستی اثبات شده باشد؛ از وجود ممکن‌الوجودها نمی‌توان به وجود مستقلی برای مجموعه ممکن‌الوجودها، یعنی مجموعه عالم رسید. تنها چنانکه ملاصدرا می‌گوید- می‌توان وجودی مستقل «اعتبار» کرد که آن‌هم برای برهان قابل قبول نیست. اما نکته جالب این است که با وجود این نقد و لحن تند صدرالمتهلین، خود از این فرض در ارائه برهان در شواهد الربوبیه استفاده کرده است. او در شاهد سوم از مشهد اول، در اثبات واجب‌الوجود برهانی بدین شرح ارائه کرده است: موجود یا متعلق به غیر است یا متعلق به غیر نیست. مناط تعلق به غیر «وجود» است، همان‌طور که آنچه وجود به آن تعلق دارد هم «وجود» است. حال اگر وجود دوم قائم به خودش باشد واجب‌الوجود است و مطلوب ما ثابت می‌شود اما اگر خود به وجود دیگری تعلق دارد و بر آن قائم باشد، نقل کلام می‌کنیم به وجود سوم و همین‌طور به وجودهای بعد که در نتیجه یا به تسلسل می‌انجامد یا به دور و یا به وجود قائم به خود که همان واجب‌الوجود است.

صدرالمتهلین در اینجا به رد دور و تسلسل پرداخته بلکه مجموع این وجودهای دارای تسلسل یا دور را در حکم وجود واحدی می‌داند که قائم به غیر بوده و به غیر تعلق دارد و آن غیر، واجب‌الوجود است: «أن المتعلق بغيره هو وجود الشيء لا ماهيته ولا شيء آخر. فالوجود المتعلق بالغير المتقوم به يستدعي أن يكون ما يتقوم به وجوداً أيضاً إذ غير الوجود لا يتصور أن يكون مقوماً للوجود فإن كان ذلك المقوم قائماً بنفسه فهو المطلوب وإن كان قائماً بغيره فننقل الكلام إلى ذلك المقوم الآخر وهكذا إلى أن يتسلسل أو يدور أو ينتهي إلى وجود قائم بذاته غير متعلق بغيره. ثم جميع تلك الوجودات المتسلسلة أو الدائرة في حكم وجود واحد في تقومها بغيره وهو الواجب جل ذكره» (همو، ۱۳۶۰: ۳۶-۳۵).

1. Fallacy of composition

وجودهای امکانی یا موجودهای ممکن، وجودی مستقل از اجزا و افراد قائل هستند. به علاوه، این وجود مستقل یا موجود مستقل را متصف به امکان نموده و آن را همچون اجزای آن، ممکن الوجود می دانند. آنها سپس در صدد اثبات علت برای آن برآمده و چون این علت نمی تواند ممکن الوجود باشد، نتیجه می گیرند که واجب الوجود است. بنابراین این شبهه پیش می آید که آنها مجموعه را متصف به ویژگی افراد و اجزای خود (امکان) نموده که چیزی جز مغالطه ترکیب نیست.

مبنای برداشت غربی‌ها، از جمله راسل، تقریر توماس آکوئیناس از برهان امکان و وجوب است که بر اساس تقریر ابن سینا مطرح شده است. معمولاً در تقریر تومیستی از برهان جهان‌شناختی که توسط نویسندگان غربی مطرح شده، این مقدمه که «مجموعه علل یا مجموعه ممکن الوجودها خود مشتمل بر امکان است» آورده می شود (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۴۶).

۳-۴-۵. بررسی نقد مغالطه ترکیب

آنچه از بررسی دقیق تقریر ابن سینا برمی آید این است که مغالطه ترکیب در تقریر ابن سینا واقع نشده است، زیرا مغالطه وقتی است که وصفی را به مجموعه نسبت دهیم، به دلیل اینکه هر کدام از افراد و اجزای مجموعه، آن وصف را دارد. ابن سینا وصف ممکن الوجود را به مجموع نسبت می دهد اما نه به خاطر اینکه افراد و اجزای آن مجموعه دارای آن وصف هستند، بلکه دلیل وی این است که این مجموعه مثل هر مجموعه‌ای به اجزای خود تعلق دارد و تعلق داشتن و قائم به غیر بودن نشانه ذاتی و اصلی ممکن الوجود است؛ پس مجموعه، ممکن الوجود است. یعنی ابن سینا برای اثبات امکانی بودن این مجموعه دلیل آورده است (قائم به غیر بودن)، نه اینکه حکم اجزا را به کل سرایت داده باشد. به علاوه، ابن سینا در اشارات

مغالطه ترکیب مغالطه‌ای است که در آن شخص از درست بودن ادعایش درباره اجزای یک مجموعه نتیجه می گیرد که آن ادعا درباره آن مجموعه به عنوان یک کل هم صادق است؛ مثلاً «اتم‌ها را نمی توان با چشم غیر مسلح دید. انسان‌ها از اتم‌ها تشکیل شده‌اند. پس انسان‌ها را نمی توان با چشم غیر مسلح دید».

ابن سینا در اشارات پاسخ متکلمان که در اثبات حدوث عالم می گویند «چون هر یک از پدیده‌ها در وقت معینی موجود شده‌اند لازم می آید که مجموعه عالم هم در وقت معینی موجود شود» را توهمی خطا معرفی می کند، زیرا حکمی که بر اجزای یک مجموعه و کل صحیح است، بر خود مجموعه و کل صحیح نیست: «و اما کون غیر المتناهی کلاً موجوداً لکون کل واحد وقتاً ما موجوداً فهو توهم خطأ، فلیس إذا صح علی کل واحد حکم، صح علی کل محصل» (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۱۳۵/۳).

۲-۴-۵. برهان امکان و وجوب و مغالطه ترکیب

غزالی در تهافت الفلاسفه بعد از ارائه نقدهای دیگر بر برهان وجوب و امکان، به وجود مغالطه جزء و کل یا مغالطه ترکیب در آن اشاره دارد و آن را نفی می نماید: «ولیس کل ما صدق علی الآحاد، یلزم أن یصدق علی المجموع» (غزالی، ۱۳۸۲: ۱۴۴). برتراند راسل نیز معتقد است همه اشکال برهان امکان و وجوب به وجود مغالطه ترکیب برمی گردد: «من می توانم آنچه را که به نظرم اشتباه شماسست با یک مثال روشن کنم. هر آدم، موجودی است که مادری دارد؛ و ظاهراً برهان شما این است که نژاد بشر هم باید مادری داشته باشد و حال آنکه واضح است که نژاد بشر مادر ندارد» (راسل، ۱۳۶۲: ۲۰۲).

ابن سینا و به تبع او شیخ اشراق، در تقریر خود مبنایی را مفروض گرفته و از آن در اثبات برهان استفاده می کنند که منجر به برداشت این مغالطه می گردد. آن مبنا این است که آنها برای مجموعه

عین این سخن، یعنی نسبت ممکن الوجود به مجموعه عالم به خاطر ممکن الوجود بودن افراد را صریحاً نفی می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۳/۱۳۵).

شیخ اشراق گویا به نقد غزالی و دیگران آگاه بوده و صریحاً بعد از بیان اینکه مجموعه عالم ممکن الوجود است می‌گوید: نه به خاطر ممکن الوجود بودن اجزای آن که منجر به مغالطه جزء و کل شود، بلکه به خاطر دلیل دیگری است و آن اینکه معلول اجزای خود است و نیاز به علت دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

برهان امکان و وجوب اولین بار توسط ابن سینا طرح شده است. بعد از او متفکران اسلامی و غربی تقریرهای متفاوتی از این برهان به دست داده‌اند و نقدهایی نیز از سوی متفکران اسلامی و غربی، از جمله ملاصدرا بر آن وارد شده است. او در بیان ساختار این برهان و نسبت آن به ابن سینا و دیگران، عین آن تقریرها را از منبع اصلی نیاورده و ظاهراً بیان واسطه‌ها را نقل نموده است. ملاصدرا با آوردن مفهوم موجود به عنوان مبنا و مقسم در این برهان، آن را ضعیف و اتصافش را به برهان صدیقین رد می‌کند. بررسی دقیق این تقریرها نشان می‌دهد که آنها نه تنها به طور مستقیم به مفهوم موجود اشاره ندارند بلکه بر موجود واقعی تکیه داشته‌اند؛ تقریرهای دیگر ابن سینا این امر را به صراحت نشان می‌دهد. نقد ملاصدرا وقتی وارد است که مبانی حکمت متعالیه در میان باشد.

نقد دیگر ملاصدرا این است که در این تقریرها به وجود مستقل و حقیقی برای مجموعه موجودات قائل شده‌اند. این ادعای درستی است اما در صورتی که در نظام فلسفی سینوی و اشراقی وجود مستقلی برای عالم اثبات نشده باشد؛ مضافاً اینکه ملاصدرا در برهانی که در شواهد الربوبیه آورده، خود به این نقد دچار شده است.

نقد مهم دیگری که از سوی متفکران اسلامی و غربی بر برهان وجوب و امکان وارد شده و نوع

تقریر ملاصدرا آن را نشان می‌دهد، این است که این برهان مبتنی بر مغالطه ترکیب است. با بررسی دقیق روشن می‌شود که هیچ کدام از تقریرهای شیخ‌الرئیس نه تنها بر مغالطه ترکیب مبتنی نیست، بلکه علاوه بر اینکه تبیین او، آن را نفی می‌کند، خودش نیز به صراحت به این مغالطه اشاره و آن را رد کرده است. از طرف دیگر، در تقریر شیخ اشراق از برهان امکان و وجوب صریحاً به نفی مغالطه ترکیب اشاره شده است.

منابع

- قرآن کریم.
 آشتیانی، میرزامهدی (۱۳۶۷). تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری. به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
 ابن سینا (۱۳۶۳). المبدأ و المعاد. تصحیح عبدالله نورانی. تهران: دانشگاه تهران.
 _____ (۱۳۷۶). الالهیات من کتاب الشفا. تحقیق حسن حسن‌زاده آملی. قم: حوزه علمیه.
 _____ (۱۳۷۷). الهیات نجات. ترجمه و پژوهش یحیی یثربی. تهران: فکر روز.
 _____ (۱۴۰۳). الإشارات و التنبیها. به همراه شرح خواجه نصیرالدین طوسی. تهران: نشر کتاب.
 _____ (۱۳۸۳). دانش‌نامه علایی. تصحیح محمد معین همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
 استرآبادی، محمدتقی (۱۳۵۸). شرح فصوص الحکم. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه تهران.
 اسفراینی نیشابوری، فخرالدین (۱۳۸۳). شرح کتاب النجات. مقدمه و تحقیق حامد ناجی اصفهانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 بدوی، عبدالرحمان (۱۹۸۴). موسوعة الفلسفة. بیروت: المؤسسة العربیة.
 بهمنیار، ابن مرزبان (۱۳۵۷). التخصیص. تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری. تهران: دانشگاه تهران.
 پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۹). عقل و اعتقاد دینی. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو.
 جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). تبیین براهین اثبات خدا. قم: إسرائ.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۳ق). شرح الإشارات و التنبیها. تهران: نشر کتاب.

غزالی، محمد (۱۳۸۲). تهافت الفلاسفة. تحقیق سلیمان دنیا. تهران: شمس تبریزی.

لاهیجی، عبدالرزاق (بی تا). شوارق الإلهام. اصفهان: مهدوی. چاپ سنگی.

لایب نیتس، ویلهلم (۱۳۷۵). منادولوژی. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.

ملاصدرا (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تصحیح جلال الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

_____ (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية. تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی. مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۶۳). المشاعر. ترجمه عمادالدوله، همراه با مقدمه و ترجمه فرانسوی هنری کریبن. تهران: طهوری.

_____ (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

Copleston, F. (1985). *A History of Philosophy*. New York: Doubleday.

حلی، جمال الدین (۱۳۶۳). الجوهر النضید؛ شرح علامه حلی بر بخش منطق تجرید الاعتقاد خواجه طوسی. قم: بیدار.

_____ (۱۴۱۷ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم: نشر اسلامی.

الرازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق). المباحث المشرقیة. قم: بیدار.

راسل، برتراند (۱۳۶۲). عرفان و منطق. ترجمه نجف دریابندری. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹). شرح المنظومة. تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی. تهران: نشر ناب.

سهروردی، شهاب الدین (۱۳۷۵). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تصحیح و مقدمه هانری کریبن، سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۵). تفسیر المیزان. ترجمه محمد باقر موسوی. قم: انتشارات.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۵۹). تلخیص المحصل. تهران: دانشگاه تهران.